

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

موضوع تکلیف در واجبات

در واجبات عینیه متعلق تکلیف روشن است. در «اقیموا الصلاة»، صلاة متعلق برای تکلیف می شود. موضوع، کل مکلف و کل شخص است. یعنی با خطاب «اقیموا الصلاة»، وجوب صلاة وضع شد برای هر مکلفی. در باب حج، می گوئیم وجوب، حکم است، متعلق عبارت از حج است و موضوع «المکلف المستطیع» است. یک قیدی در موضوع اضافه می شود.

بحث این است که آیا همان طور که تکلیف احتیاج به متعلق دارد، آیا هر تکلیفی احتیاج به موضوع هم دارد یا نه، شارع می تواند یک حکمی بیاورد و یک متعلقی هم داشته باشد. می شود این حکم و این تکلیف اصلاً موضوعی نداشته باشد. آیا این امکان دارد یا نه؟ اگر گفتیم نه، احتیاج به موضوع، لزومی ندارد. آنگاه این بحثی که در واجب کفایی مکلف کیست، بحثی بی فایده و بی اساس می شود. چون می گوئیم در واجب کفایی حکم داریم، متعلق هم داریم. وجوب آمده به یک طبیعتی تعلق پیدا کرده است. مولا می گوید من دفن میت را می خواهم و کاری ندارد به مکلف و به یک موضوعی که بگوید بر شما و یا بر جمیع، دفن میت واجب است.

اما اگر گفتیم همان طور که تکلیف محتاج به متعلق است، محتاج به موضوع هم هست، اگر آن را برهانی کردیم، نتیجه این است که در واجبات عینیه موضوعمان مشخص است. آنگاه باید بحث کنیم در واجب کفایی موضوع یعنی مکلف کیست؟

مبانی مختلف در باب متعلق و موضوع

مرحوم اصفهانی فرموده اند همان طور که تکلیف بدون متعلق محال است، تکلیف بدون موضوع محال است. و بعد از ایشان مرحوم آقای خویی از ایشان تبعیت کرده اند. حالا بیان این بزرگوار چیست؟ می فرمایند در باب تکلیف و حقیقت تکلیف، چهار مبنا وجود دارد، ما باید آن ها را یکی یکی بررسی کنیم، تا ببینیم ضرورت دارد که تکلیف دارای موضوع باشد یا نه.

مبنای اول

مبنای اول: که جمع زیادی هم به آن قائل هستند، حکم یعنی همان اراده اکیده نفسانیه. وقتی می گوئیم خدا یا مولا حکم و امر و تکلیف کرد. حکم یا تکلیف یعنی اراده، اصفهانی فرموده اند اراده از اوصاف نفسانیه ذات الاضافه است. یعنی اراده، مراد لازم دارد. نمی شود گفت آن اراده کرده اما متعلق آن هنوز مشخص نیست. اراده محتاج به مراد است.

آنگاه می فرمایند این مراد عقلاً از دو راه خارج نیست. یا مراد فعل خود انسان است. من اراده کرده ام آب بخورم به فعل خودم، درجایی که متعلق مراد و مراد فعل انسان است، انسان تا اراده می کند تحریک عضلات می شود و دستش به سمت لیوان آب می رود، برمی دارد و می خورد. اما شق دوم، این است که مراد، فعل غیر باشد، من اراده کرده ام دیگر ادب داشته باشد یا دیگری درس بخواند. اینجا که اراده من به فعل غیر تعلق پیدا می کند نتیجه این می شود که باید تکلیف به غیر توجه پیدا کند.

لذا می‌فرمایند آنجا که حقیقت حکم و تکلیف را اراده بدانیم، حتماً باید فعلی یا از ناحیه مرید یا از ناحیه غیر در نظر گرفته شود و نتیجه این می‌شود آنجا که فعل خودش را در نظر دارد، موضوع می‌شود خود و آنجا که فعل غیر را در نظر دارد موضوع می‌شود غیر.

این بیانی است که ایشان در این قسمت ارائه کرده‌اند. آقای خویی (قدس) در محاضرات همین مطلب را پذیرفته‌اند.

سوال...؟

پاسخ استاد:

موجود بودن دخالت ندارد. اما الآن این قضیه حقیقیه موضوع دارد یا نه؟ فرق قضیه خارجی و حقیقیه در این است که در قضایای خارجی موضوع الآن بالفعل موجود است، یعنی حین الامر و حین التکلیف. اما در قضایای حقیقیه موضوع اعم از مکلفی که بالفعل باشد یا مکلف مقدرة الوجود باشد. اما آنجا هم موضوع دارد، نمی‌شود گفت موضوع چون حقیقیه شد دیگر موضوع ندارد.

صاحب کتاب منتهی الاصول، در (جلد دوم کتاب منتهی، صفحه 497)، فرموده‌اند اگر حقیقت تکلیف و امر را اراده بدانیم، می‌توانیم ادعا کنیم نیاز به مکلف ندارد. بیان ایشان بیانی کوتاه و ساده است که می‌فرمایند: «عقلاً چه اشکالی دارد، مولا می‌گوید من این فعل را می‌خواهم، مولا تحقق فعل در عالم خارج را اراده می‌کند. بله، بعد از اینکه مولا اراده کرد، عقل می‌گوید دستور مولا را امتثال کن. اما در تکلیف اول توجه به عبد و مکلف نشده است. مولا می‌گوید من تحقق این فعل در عالم خارج را اراده کرده‌ام». خصوصاً این را من اضافه می‌کنم اگر درجایی که یک واجب کفایی توصیلی داریم. غسل میت واجب کفایی است اما تعبدی است. صلاة بر میت واجب کفایی است اما تعبدی است. اما دفن میت یا کفن میت یک واجب کفایی توصیلی است.

در زمان ما مرده را در دستگاه قرار می‌دهند، غسل را هم دستگاه انجام می‌دهد. کفن می‌کند و آماده می‌کند و از آن طرف بیرون می‌دهد. اگر گفتیم در واجب کفایی توصیلی که مکلف هیچ دخالتی ندارد. آنچه مولا می‌خواهد تحقق این فعل در عالم خارج است.

مثلاً واجباتی داریم به نام واجبات نظامیه، که تمام آن‌ها عنوان واجبات کفاییه دارند. یعنی واجباتی که نظام امور مردم و ناس بر آن‌ها مترتب است. پزشکی، نانوائی، قصابی، بقالی، تمام جزو واجبات نظامیه است و همه عنوان واجب کفایی دارد. آنچه نظام معیشت مردم و امور مردم بر آن توقف دارد، از آن تعبیر به واجبات نظامیه می‌شود.

آیا عقلاً نمی‌شود این را تصور کنیم که مولا در حین تکلیف وقوع و تحقق این فعل در عالم خارج اراده کرده (چون حقیقت تکلیف را اراده قرار دادیم) است؟ می‌خواهد چنین چیزی واقع شود و هیچ توجهی به مکلف و موضوع ندارد.

چه اشکالی دارد که چنین چیزی را در اینجا تصویر کنیم. و حق با ایشان است، یعنی این نظری که ایشان در اینجا داده در مقابل مرحوم اصفهانی و مرحوم خویی کسی می‌تواند این حرف را در اینجا عنوان کند.

سوال...؟

پاسخ استاد:

مراد آن خود فعل است. همین کافی است. در ذات الاراده دو طرف می‌خواهد، اراده، اراده چه؟ فعل را تمام. اما فعل از مکلف؟ نه. این عقلاً لزومی ندارد. من می‌خواهم این فعل در عالم خارج واقع شود. یک زمانی است که مکلف معین در این مراد من

دخالت دارد و یک‌زمانی جمیع مکلفین دخالت دارند و یک‌زمان هیچ‌یک دخالت ندارند.

می‌خواهم این فعل واقع شود. خواه انسان انجام دهد یا دستگاه انجام دهد، واقع می‌شود. آنچه مطلوب مولا است خود اصل فعل است. دستگاه به واسطه انسان است یعنی سببش را او درست می‌کند اما فعل که دیگر مستند به انسان نیست. الآن این دستگاهی که حیوانات را ذبح می‌کند. این ذبح مستند به انسان نیست. که بعضی‌ها به آن تشکیک می‌کنند و بالاخره از یک‌راه‌هایی درست می‌کنند. استناد به انسان ندارد و دستگاه ذبح می‌کند. بلکه سبب آن را من ایجاد کردم، اینکه ما ایجاد سبب را کردیم، ملازمه ندارد که فعل هم مستند به خود ما باشد. فعل استنادی به ما ندارد.

سوال...؟

پاسخ استاد:

چرا عمل بدون امر انجام دهد، امر که وجود دارد. نه، یعنی خصوصیت ندارد، نه اینکه اگر انجام داد اشکال دارد. وقتی ما این چنین تصویر می‌کنیم، یعنی مولا تحقق این فعل را در عالم خارج می‌خواهد. اصلاً نظری به مکلف و موضوع ندارد. اما منافات با این ندارد که اگر یک مکلف یا ده مکلف این عمل را انجام دادند. خصوصاً بیان صاحب منتقی در واجبات کفایی توصیلی تصویرش خیلی روشن است اما در واجبات کفایی تعبدی مقداری تصویر آن مشکل است. چون آنجا باید مکلفی آن را انجام دهد، ولو این‌که آنجا هم قابل توجیه است که در ادامه بحث عرض می‌کنیم.

سوال...؟

پاسخ استاد:

اینجا می‌خواهیم بگوییم اگر حقیقت حکم را اراده دانستیم، چون چند مبنای دیگر هم وجود دارد که عرض می‌کنیم. اراده که شد، آنکه حکم به آن تعلق پیدا کرده و اراده به او تعلق پیدا کرده، اصل وجوب فعل در عالم خارج است. مکلف و مباشرت مکلف دخالتی ندارد. الآن اگر هیچ راهی وجود ندارد برای اینکه این فعل انجام شود، عقل این شخص را ملزم می‌کند که باید امتثال کنید. لازمه عقلی در مقام امتثال است نه در حقیقت حکم.

مبنای دوم

مبنای دوم نظریه مرحوم آخوند را بگوییم که حقیقت حکم عبارت از طلب انشایی است. اینجا مسئله خیلی روشن است. طلب نیاز به دو طرف دارد، مطلوب و مطلوب منه، می‌گوییم فلانی طلب کرد، می‌گوییم چه چیزی طلب کرد؟ این فعل را. از چه کسی طلب کرد؟ مطلوب منه لازم دارد. چون طلب و طلب انشایی نسبتی است که دارای دو طرف است، یکی مطلوب و یکی مطلوب منه، روی این مبنا حتماً تکلیف محتاج به مکلف است.

مبنای سوم

مبنای سوم بگوییم حقیقت حکم و تکلیف عبارت از بعث است. این هم خیلی روشن است. بعث نیاز دارد به اینکه یک کسی نسبت به آن عمل بعث شود. بعث یا خود تحریک نیاز به متحرک دارد. اینکه دیگر در فلسفه برهانی هم می‌کنند که هر حرکتی محرک می‌خواهد، متحرک می‌خواهد، «ما علیه الحركة» هم لازم دارد. نمی‌شود گفت تحریک است و مولا با اقیموا الصلاة تحریک کرد، چه کسی را تحریک کرده و متحرک کیست؟ متحرک همان موضوع و مکلف می‌شود. پس روی این مبنا که حقیقت حکم عبارت از بعث و تحریک باشد خیلی روشن است.

مبنای چهارم

مبنای چهارم که این مبنا شاید دقیق‌ترین تعریف در حقیقت حکم باشد، اینکه بگوییم حکم عبارت از اعتبار الفعل علی ذمه المكلف است. حقیقت حکم عبارت از این است که مولا فعل را اعتبار کرده بر ذمه مکلف. بعد مثلاً بگوییم این اعتبار که مربوط به نفس مولا است و ما از کجا بفهمیم مولا چنین اعتباری کرده. می‌فرمایند نیاز به مبرز دارد، صیغه امر یا افعل می‌شود مبرز آن اعتبار علی ذمه المكلف، روی این مبنا روشن است. نتیجه اینکه پس حتماً نیاز به مکلف دارد.

نتیجه‌گیری

نتیجه اینکه به نظر ما روی این چهار مبنا، روی مبنای دوم، سوم و چهارم. همان‌طور که حکم و تکلیف محتاج به متعلق است که از متعلق تعبیر به مکلف به می‌شود. هکذا محتاج به موضوع است و موضوع یعنی همان مکلف. اما روی مبنای اول با مرحوم آقای اصفهانی و خویی مخالفت کردیم. روی مبنای اول ضرورت ندارد که حکم محتاج به مکلف باشد.

و صَلَّى اللهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ